



در لحظه های آتش و باروت

On the fire & gunpowder of moments

"گزینه شعری از سید ضیاء الحق سخا، که تازه در فضای ادبی کشور قامت افراشته است"

کتابشناسی: این گزینه با قطع رقعی، در 88 صفحه و جلد رنگی و با جابجایی 81 پارچه شعری که اغلب در چهارچوب قالب های کلاسیک سروده شده، با شمارگانی 500 رقمی، از سوی انجمن ادبی هرات، در بنگاه انتشاراتی میوند- کابل، بچاپ رسیده است.

وها! جابجاییه "در لحظه های آتش و باروت"

کامو گوید: "هیچ اثر هنری واقعی نیست که بالمال به آزادی درونی کسی که آنرا شناخته و بدان عشق ورزیده است، نیفزوده باشد. خودکامگان می دانند که در هر اثر هنری یک نیروی آزادبخش وجود دارد." سید ضیاء الحق سخا یکی از شعرای شیوا بیان و مطرح کشور ما می باشد که همزمان با سرایش، به باورمندی و مومنانگی پرداخته هایش تعهد می ورزد و سالهاست با در نظر داشت این مهم، در گستره ادبیات و فرهنگ کشور، قلم و قدم میزند. از وی تا کنون 5 گزینه شعری بنام های: "بی صدایی، صدای دریاهاست"، "سورنامه در سوگ"، "غزل تلخ"، "غزلی در باد" و "ای کاکل خاک برده!" طی چهار سال گذشته بچاپ رسیده بوده که هفتمین گزینه (در لحظه های آتش و باروت) تازه در فضای ادبیات کشور مان، قامت افراشته است. قالب های شعری، بیشترین غزل است که نخستین غزل آن "در شبانه ترین لحظه ها" عنوان گرفته است: به دشت خشک علفهای تشنه میمانم کویر تفرده ام، در هوای بارانم

[....]

به هر کرانه نظر میکنم نمی بینم سواد منزل امنی که تا بدان رانم.... هر چند غنا و صمیمانه گی، با کشش های ریالستیک خویش محور اساسی شعر "سخا" را تشکیل میدهد، اما در گزینه که مطرح بحث ما است، با توجه به محور اساسی یاد شده در شعرها، جوهریت دیگری که بیانگر آزاد منشی و هویت آزادگی است، نیز درخشندگی دارد. چنانیکه این اثر را می توانیم جلوه از ادبیات درگیر (متعهد) با سیر دیالکتیک آن قلمداد بکنیم.

ما ز جان بگذشتگانیم ، دار کو؟
دار کو؟ آن مصدر اقرار کو؟

می ندوزیم لب به افسون سکوت
عاشقان را وحشت اقرار کو؟

آنکه اورا سر به کف باشد مدام
ای برادر! غصه ی دستارکو؟

شیرستان غافلند از مهر ما
غافلان را دیده ی بیدار کو؟

کی زاتش میشویم آسیمه سر
شعله را با ما سر پیکار کو؟

درقبال هیبت مردان حق
قلعه و کاخ و دژ و دیوار کو؟

61/3/25

"سرود(1)"

زبان و کشش های بیانی جانمایه این گزینه به میزان زبان و بیان امروزین "آقای سخا" ردهء پایین تری را
بخویش می گیرد، که دلیل آن- با استناد به زمان نمای پایانی پاره های این گزینه- عمر حد اقل 25 سالهء داشته
های "در لحظه های آتش و باروت" است.

آیا کشیده ترین قامت مسلمانی
غمین و خسته مبینیمت از پریشانی

سطیر نخل برومند شانه های ترا
به لرزه در نکشد سردی ی زمستانی

خدای ما نکند آنکه گامهای ترا
سکون عجز ببندد به بند حیرانی

به دستبوس تو عالم ستاده است اینک
که شیر قله ی دوشاخ و ببر پغمانی

سواررخش شهامت درین سیاهی شب
غریو عشق به لب ، تا سپیده میرانی

تویی که بال لب داغ تفنگ خود هرشب
ز آفتاب درخشان ، قصیده میخوانی

ندیده کس که ترا خستگی بیزارد
ندیده ایم ز پیکار رخ بگردانی

زدستهای تو عطر شگوفه میریزد
درین هوای مه آلود سرد توفانی

بسیط بادیه درپای توشود گلزار
که همچو فصل بهاری ، سفیر بارانی

تو ای فصیحترین شعر سبز دوره ی زرد
همیشه ثبت به اوراق سرخ دورانی

سرو پیهم تو : لا اله الا الله
فدای صوت تو ای عندلیب یزدانی !

ر هین منت دستان پر توان توایم
همیشه، تا به ابد ، آشکار و پنهانی

بیا که شهر فرا راه تو چراغان است
زاشک شوق ستمدیده گان زندانی

64/8/11

"غزلی در دعاوستایش"

اهمیت ویژه که در لابلای اشعار این گزینه تلالو دارد، همان جلوه های گاهشمارانه آن است که از بعد زمانی، با نمادها و نموده های آبدار و تابدار، زمان سرایش و چگونگی وضع اجتماعی آن زمان را تصویر میکند؛ ببینید:

شعر سرخ شهر

کوچه ها
وجاده ها
شعر سرخ شهر را
با قوافی بلند انفجار
و ، ردیف واژه های خون
از دهان تانکها شنیده اند

در زمانه ی
که هر سروده را گلوله ایست .

60/11/21

و آنچه را که نماد هایی از تبار آزادی و هویت آزادگی می توانیم پنداشت، حضور همان حماسه ها و نشانه های نفرت از ادبیات مزدور [شاید همان زمان] است که جوهریت آزاده گی و آزادیبخشی را در این گزینه شکل داده است:

طرح

فرهاد را به واژه ی شیرین قصه ها بسپار

ما معلقیم .
بی ستون

بیستون چه می خواهد ؟

باچراغ حماسه
جستجوی آرش کن

تا که مرز خاکی را
طرح دیگری ریزد .

59/12/21

و یا:

بهاریه (2)

به چشم خسته ی ما ، این بهار پاییز است
گل و گیاه و زمین و زمان ، غم انگیز است

نوای مرغ چمن ، شیون عزا داریست
سرود سرد قناری ، ز غصه لبریز است

سبوی غنچه لبالب بود ز غصه ی خاک
نگاه خسته ی نرگس ، پیام پاییز است

به جای آب گوارا نگر که جاری ی خون
به روی بستر دریا و جوی و کاریز است

به سیر دشت و دمن ، دل چه داده ای بنگر
که باغ سینه ی زخمین ما دلاویز است

به راه سرخ هدف ، عاشقانه جان دادن
ز ما شنو که برادر ! غرور آمیز است

به پیش سنگر گلگون مرد راه خدا
شکوه و جلوه ی صد نوبهار ، نا چیز است

کجا بهار تواند که خرمی بخشد
به خطه ی که اسیر سپاه چنگیز است

حمل / 65

همزمان با چنین بیانه های، رگه های طنزی که طبق معمول در هر گزینیه شعری آقای سخا به چشم می خورد،
درین گزینیه نیز جلوه گری را از یاد نبرده است:

مضحکه ها

مضحکه های هرزه ی هر جایی
با بازوان عاریتی شان
فریاد میزنند :

" نیروی ما شکست نخواهد دید ! "

61 / 10/5

.... و همچنان بیشتر و نیشخند های دیگری که نثار قدرتمداران آنزمان شده بوده:

پرده

حجم خاکستری. کوچک ما میداند
که پس. پرده ی سرخ
آسمان آبی نیست.

59/11 /30

اما: با اینکه درآینهء بعضی از پاره های این گزینہ، تصویر یا نمای یاس آلود آنزمان نمودار شده، با در نظر داشت جوهریتی که یاد شد، مزده های را مبنی بر آزادی و نجات نیز، برای خواننده اش داشته، میگوید:

.... به بزم ساکت دلخستگان باغ بگو
که فصل رقص سپیدار عشق میاید
هلا فدایی بیباک! استین بر زن
که باز معرکهء دار عشق میاید
بیا و درج گهردار سینه را بگشا
که آنکه هست خریدار عشق میاید
[...]

لبان روشن شمشیر داغ صاعقه گفت
به شب پرست، که عیار عشق میاید...

سعادت و موفقیت همیشگی را به سخای عزیز آرزو برده و این هم غزلی که این گزینہ شعر به نامش رقم خورده است:

در لحظه های آتش و باروت
وقتی تفنگ رامشگر و
گلوله سروداست

"عشق
غزل نه
که حماسه است"
و عاشقانه ترین منظر
آغوش پر مخافت سنگر ها.
معشوق من!
مهتاب و لحظه های تغزل
بدرود.

میعاد
در شبانه ترین لحظه
میقات
سنگر سنگی.

چون آمدی
برای من
خورجین پر فشنگ بیاور
تا با دهان داغ تفنگم
بشکُتهترین حماسه ی دوران را

بانام سرخ خاک
بیاغزم .

62/4/20